

# نقش ادبیات در جامعه انسانی

{پژوهش - زمیرو اسکاری}

(بخش دهم)

سیر پیدایش خط



حدود بیست و دو هزار سال پیش انسان در غارهای لاسکو نخستین تصاویر را بروی دیوار رسم کرد . از آن پس تقریباً هفده هزار سال طول کشید تا هنر خط و نوشتار، شگفت انگیزترین دستاورد انسان، بوجود آید. باستان شناسان معتقدند که احتمالاً انسانهای اولیه علامتهای مکتوب را به منظور حفظ حکایتهای خود و تاریخ نویسی ابتدایی به کار گرفته اند . ده ها هزار سال است که طرح گونه ها، علامتها و اشکال به عنوان وسیله ای برای ارتباط پیامهای ساده بین انسانها به کار می رود. تاریخچه خط و الفبا فرایندی طولانی دارد و این فرایند به کندی و با پیچیده گی پیش رفته است. تا جایی که اسناد نشان می دهد، خط و نوشتار در "میان رودان" یا همان بین النهرین (MESOPOTAMIA) ، سرزمین بین دو رودخانه دجله و فرات، آغاز شد. این سرزمین که از خلیج فارس تا بغداد امتداد دارد، در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح به دو ناحیه سومر (SUMER) در جنوب و کلد (AKKAD) در شمال تقسیم می شد

. سومری ها و کلدانی ها در ناحیه جغرافیایی واحدی بطور هماهنگ زندگی می کردند، اما زبانهایشان تا حد زیادی با هم تفاوت داشت (تفاوتی مانند زبانهای آلمانی و جاپانی) این دو جامعه متمدن در مجتمع های کوچک پیرامونهای شهرهای بزرگی مثل بابل (BABYLON) زیر حکومت فرمانروایان زندگی می کردند. اکثراً جمعیت بین النهرین را چوپانها و کشاورزان تشکیل می دادند. این سلسله مراتب در نخستین لوحه های دستی سومری که از مجتمع معبد بزرگ در اوروک (URUK) -به عنوان نخستین اسناد مکتوب معبد بزرگ - به چشم می خورد . بدین صورت می توان نتیجه گرفت که نخستین علامتهای نوشتاری برای ضبط محاسبه های مربوط به کشاورزی به کار می رفته. لوحه های دیگری نیز در معبد لاگاش کشف شده که نشان از آن دارد که ساختار اجتماعی معبدیان شامل 18 نانو، 31 شراب ساز، 7 برده و 1 آهنگر بوده است . مدارک دیگر نشان می دهد که بین سومریها نه تنها استاندارد نقره رایج بوده بلکه پول نیز به اجاره داده می شده.

و همچنین لوحه ها نشانگر این موضوع اند که در مدارس سومری، که در یک سوی آنها درس معلم و در سوی دیگر مشق محصل حک شده، می توان پی برد که خواندن و نوشتن به خط میخی را چگونه

یاد می گرفتند. نخستین کتیبه های این نوع خط (خط میخی)، که به عقیده کارشناسان نوعی یادداشت محسوب می شده، شامل طرح گونه هایی ساده جهت نشان دادن شکل اشیا است. بطوریکه در این خط، شکل اشیا نقاشی می شده. مثلاً: سرگاو نشانه "گاو" بوده .

این نوع خط را می توان، اولین نوع خط بشری نام برد . آنطور که مشخص است، این انسانها به کنارهم گذاشتن این تصاویر قصد نوشتن مطلب و جمله ای کامل را داشتند، که به آن اصطلاحاً "خط اندیشه نگار" می گویند. تا کنون بیش از 1500 نمونه از این نوع خط تصویری توسط باستان شناسان شناسایی شده است . با گذشت زمان، خط تصویری دیگر برای نمایش اشیا به کار نمی رفت بلکه بر اساس مفهوم متن ، معانی گسترده تری پیدا کرد و تکامل جالبی در حدود 2900 سال قبل از میلاد حاصل شد. انحنای علامتهای تصویری اولیه از بین رفت. در مناطق باتلاقی و کرانه رودخانه های میانرودان، خاک رس و نی فراوان وجود داشت، در حالیکه رسم خطوط منحنی در گل رس خشک شده از لحاظ فنی دشوار بود، پس کتاب نویسان به علامتهای مستقیم روی آوردند . کاتبان از لوحه های رسی استفاده می کردند و اشیا یا شکلهایی را که می خواستند به تصویر در آورند را با قلمهایی از نی (که یک سر آن را می تراشیدند) می کشیدند.

سومریها این قلمها را (که نسلهای نخستین خودکار و خودنویسهای امروزی بشمار می رفتند) به شکل مثلث می تراشیدند. پس آنچه روی لوح رسی شکل می گرفت، شکل میخ بود و با ترکیب این علامت میخ مانند نوعی خط نوشتاری معروف به "خط میخی" پدیدار شد .....

همانطور که اشاره شد خط به عنوان یک وسیله ارتباطی از اوائل پیدایش بشر بوجود آمد است. در ابتدا انسانها برای تبادل افکار و اندیشه ها از تصایر برای افاده معنی استفاده میکردند و سپس به مرور زمان تکامل یافت و به شکل مدرن تری در آمد که خط میخی یکی از آنهاست : با اختراع نوشتن بود که بشر به کمک آن توانست تاریخ به یادگار بگذارد و دانسته های خود را محفوظ نگاه دارد و پیشرفت کند . اما نیاکان ما چگونه فن نوشتن را فرا گرفتند؟ حدود شش هزار سال قبل مردمی که سریعتر از همه، جاده تمدن را در می نوردیدند، ظاهراً سومری ها و مصری ها بودند که به ترتیب در بین النهرین (وادئ بین دجله و فرات) و دره نیل به سر می بردند، این مردمان در کار ابداع فن نوشتن بودند .

شش هزار سال قبل دهقانهای مصری که مکلف بودند سبدي چند از فراورده غله خود را به تحصیلدار مالیاتی تحویل دهند، تصویر زمخت سبد را بر دیوار کلبه خود می کردند و کنار آن به تعداد سبدهایی که داده بودند علامت می گذاشتند . بله، نخستین طرز نوشتن بدین صورت بود، یعنی نوشتن با عکس (شکل نگاری)، این شکل از نوشتن مصور آنقدر بود که تقریباً همه اقوام ابتدایی از آن استفاده می کردند.

مدتها پیش عده ای از سرخ پوستان امریکایی با پنج زورق و به رهبری سردار قبیله خود شاه ماهیگیران ظرف سه روز از دریاچه سوپریور عبود کردند و به سلامت پای به خشکی گذاشتند و چون می خواستند یاد این رویداد مهم جاوید بماند، تصویر یادگاری آن را بر دیواره یک صخره ، نقش

کردند . در اینجا تصویری که از روی آن کشیده شد، نقل می شود، ساختن یک تصویر زمخت، مثل تصویر افرادی که در زورق نشسته اند آسان بود، اما ترسیم یک اندیشه یا تصور، یا گذران سه روز بنظر دشوار می نمود . از این جهت بود که سرخ پوستان نشانه ای را که برای خورشید داشتند با نشانه آسمان یکی کردند تا، بدین ترتیب بر مدتی که خورشید قوس آسمان را می پیماید (مفهوم نگاری) دلالت کند؛ یعنی مدت یک روز، آن گاه سه عدد از این علامت مرکب که پهلوئی هم قرار گیرد، مفید معنی سه روز خواهد بود .

البته آن شاه ماهیگیران می خواست مردم بدانند که او رهبر بی چون و چرای قوم خو بود و توانست آنان را به ساحل سلامت سوق دهد، او به صورت پرنده ای که بر زورق اول نقش شده نمودار گردید و نقش سنگ پشت، که نزد سرخ پوستان امریکایی علامت زمین است ، نشان می دهد که سالم به خشکی پیاده شدند . این نوع نوشتن، نوشتن ساده و مصور است که در آن تصویرها و علامتها با هم ترکیب می شود و اشیاء و نام افراد و تصورات ساده از قبیل روز، به خشکی پیاده شدن و ... را بیان می کند

. بیشتر اقوام ابتدایی از این مرحله فراتر نرفتند اما در انواع جدید نوشتن، گو اینکه با نوشتن مصور آغاز یافت، برای نمایاندن شکل اشیاء، دیگر از تصویر یاری نگرفتند . بلکه به جای آن از نشانه های قراردادی استفاده کردند و به کمک این نشانه ها، کلمات با اصوات را، که از آنها کلمه ساخته می شود، نمایش می دادند (صورتنگاشت .) چینی ها و جاپانی ها یک نوع نوشتن ابداع کرده بودند که بسیار پیچیده بود در این طرز نوشتن، هر کلمه با یک علامت یا با اتحاد چند علامت بسیط، نمایش داده می شود با این طرز نوشتن هر چیز را می توان بیان کرد . اما فرا گرفتن آن خیلی دشوار است یا به نظر ما چنین می آید، زیر مجبوریم تعداد بسیار زیادی علامت حفظ کنیم. تعداد این علامات تقریباً معادل تعداد کلماتی است که در این زبان می توان بیان کرد .

نوشتن غربیها که به هیچ وجه با نوشتن چینی ها و جاپانی ها شباهت ندارد، به کمک الفبایی مرکب از بیست و شش حرف با علامت انجام می گیرد و این علامات ترجمان کلمات نیست بلکه نمایشگر اصوات اصلی است که با به کار بردن آن اصوات کلمات را تلفظ می کنیم

. الفبای لاتین از رومی ها و الفبای رومی از یونانی ها گرفته شد. اینکه یونانی ها این الفبا را از کجا یاد گرفتند، به طور یقین نمی دانیم اما احتمال دارد از فنیقی ها گرفته و فنیقی ها هم به نوبه خود آن را از مصری ها قرض کرده اند . اگر الفبای ما ریشه مصری داشته باشد قطعاً مثل الفبای چینی و ژاپنی، ابتدا شکل مصور داشته، اما پیشرفت و تکمیل آن از طریق دیگری انجام یافته و راه جداگانه ای پیموده است. زیرا این علامتها شکل اشیا را نشان نمی داد بلکه صوتهای هجایی هر کلمه را که تلفظ می شد، نمایان می ساخت . اما چون اصوات هجایی، فوق العاده زیاد است در این طرز نوشتن هم ناچار علامتهای بسیار زیادی وجود داشت که باید همه را به خاطر سپرد.

با این اوصاف به مرور زمان، تعدادی علامت جداگانه ابداع شد که کار آنها نمایاندن صوتهای هجایی نبود بلکه صوتهای اصلی را نمایش می داد و این صوتهای همانها است که وقتی با هم ترکیب می شود

صوت‌های هجایی را می‌سازد. سود مهم این ابداع این بود که هر کس به کمک چندین علامت مختصر (بیست و شش علامت در الفبای انگلیسی) و ترکیب درست این علامتها می‌تواند صدای هر هجا و صدای هر کلمه را نمایش دهد. پس از اختراع فن نوشتن‌انسان شروع کرد به نگهداری سوابق، مکتوب کارها و اندیشه‌های خود. اوایل، این قسمت نوشتها خیلی اندک بود اما رفته رفته که فن نوشتن نشر یافت و صورتی درست تر و سنجیده تر پیدا کرد، یادگارهای مکتوب کاملتر و مفصلتر شد. تا به امروز که در تمام کشورهای متمدن می‌بینیم کتابخانه‌ها و بناهای ملی و خانه‌های خصوصی مملو از انواع و اقسام یادگارها و سوابق چاپی و خطی (دست نویس) شده است. بدون این آثار و سوابق تاریخ بشر ناچار صورتی پیدا می‌کرد غیر از آنچه در واقع می‌بود و ما نیز صرف نظر از چهره واقعی تاریخ، درباره گذشته بشر آگاهی مختصری می‌داشتیم. پس اختراع فنی نوشتن از مهمترین رویدادهای تاریخ بود، زیرا نخست فن نوشتن روش ما را در آموختن تاریخ بهتر کرد و دوم راه‌ها و خط سیر وقایع تاریخ را تغییر داد.

نخستین نوشتارهای انسان، بسیار ساده و ابتدایی بوده است؛ به این معنی که با طرزی به دور از ظرافت تصویر چیزها را می‌کشیدند و به این ترتیب مقصود خود را به دیگران می‌فهماندند. به این نوع خط «خط تصویری» می‌گویند. خط تصویری به تدریج تکامل پیدا کرد و پس از گذشتن از مرحله علامت‌نویسی (معنی نگاری) به مرحله‌ی الفبایی قدم گذاشت. الفبا برای اولین بار در میان فنیقیها، که در سرزمین فنیقی (لبنان کنونی و حوالی آن) سکونت داشتند، رواج پیدا کرد و از آنجا به سایر جاها پراکنده شد. آریایی‌ها در دوره پادشاهی مادها، علامتهای میخی بابلی را اقتباس کردند و مانند فنیقیها، از آن الفبایی مستقل ترتیب دادند.

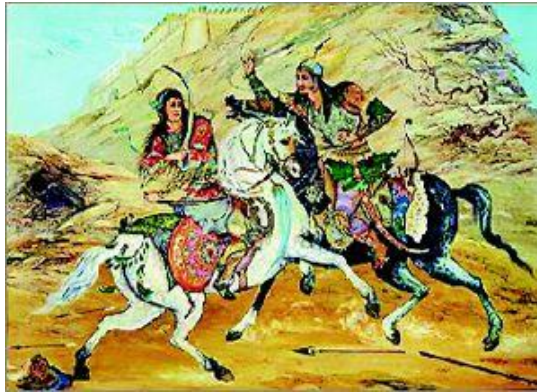
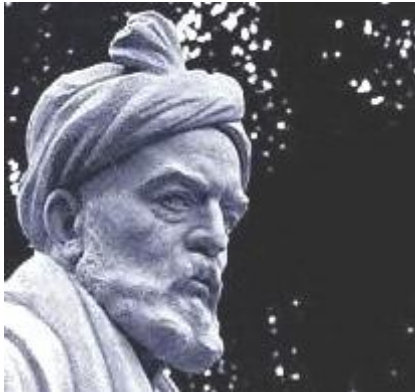
خط میخی: الفبایی را که ایرانیان در عهد باستان به کار می‌بردند، خط میخی نام نهاده‌اند. این نام گذاری از آن جهت بوده است که برای نوشتن آن از میله آهنی کوچک یا چوبی شبیه به میخ استفاده می‌کردند و خطهایی که با آن بر لوحه‌های گلی نقش می‌کردند شبیه به میخ بود. این خط که می‌توان آن را خط «هجایی» نامید، دارای سی و شش حرف (هجا) بود و از چپ به راست نوشته می‌شد.

خط اوستایی: تاریخ اختراع خط اوستایی را اواخر دوره ساسانی دانسته‌اند. از این خط برای نوشتن متون دینی مربوط به آیین زردشتی، به ویژه کتاب اوستا استفاده شده است. این خط از راست به چپ نوشته می‌شد و چهل و چهار حرف داشت.

خط پهلوی: خطی را که ایرانیان در عصر اشکانی و ساسانی به کار می‌بردند و تا چند قرن بعد از اسلام هم به کار می‌رفته است، خط «پهلوی» می‌نامند. کلمه‌ی «پهلوی» اصلاً از واژه‌ی «پژتو» گرفته شده که اسم قوم اشکانی بوده است.

خط پهلوی که قسمت عمده ادبیات پارسی میانه بدان نوشته شده دارای اصلی آرامی (یکی از خطوط سامی) است. این خط بیست و دو حرف (هجا) داشته و به مانند اوستایی از راست به چپ نوشته می‌شده است.

## ادبیات حماسی



حماسه در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و دز اصطلاح، شعری است داستانی با زمینه ی قهرمانی، قومی و ملی که حوادثی خارق العاده در آن جریان دارد. در این نوع شعر، شاعر هیچ گاه عواطف شخصی خود را در اصل داستان وارد نمی کند و آن را طبق میل خود تغییر نمی دهد، به همین سبب در سرگذشت یا شرح قهرمانی های پهلوانانه و شخصیت های داستان خود، هرگز دخالت نمی کند و به میل خود در مورد آنها داوری نمی کند. در این جا، شاعر با داستان هایی شفاهی و مدون سروکار دارد که در آنها شرح پهلوانی های عواطف و احساسات مختلف مردم یک روزگار و مظاهر میهن دوستی و فداکاری و جنگ با تباهی و سیاهی ها آمده است. در ادبیات ملل، از یک دیدگاه، دو نوع منظومه ی حماسی می توان یافت. که عبارت است از نتایج افکار و علایق و عواطف یک ملت که در طی قرن ها تنها برای بیان عظمت و نبوغ آن قوم به وجود آمده است. این نوع حماسه ها سرشار از یاد جنگ ها، پهلوانی ها، جان فشانی ها و در عین حال، لبریز از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم یک کشور در قرن های معینی از دوران حیات ایشان است که معمولاً از آنها به دوره های پهلوانی تعبیر می کنیم. از این گونه منظومه های حماسی می توان حماسه کیل گمش و ایللیاد و ادیسه هومر، شاعر بزرگ یونان باستان و شاهنامه ی حکیم ابوالقاسم فردوسی را در ادبیات پارسی نام برد. در این دسته منظومه ها شاعر به ابداع و آفرینش توجهی ندارد بلکه داستان های مدرن کتبی یا شفاهی را با قدرت شاعرانه ی خویش نقل می کند. در این منظومه ها شاعر با داستان های پهلوانی مدون و معینی سر و کار دارد بلکه خود به ابداع و ابتکار می پردازد و داستانی را به وجود می آورد. در این گونه داستان ها، شاعران آزادند با رعایت قوانینی که ناظر بر شعر حماسی است به دلخواه موضوع داستان خود را ابداع کنند و تخیل خود را در آن دخیل سازند، از این دسته می توان ظفرنامه ی حمدالله مستوفی در زبان پارسی و "انه ادید" سروده ی ویرژیل، شاعر روم باستان را برشمرد. ادبیات حماسی را از چشم اندازی دیگر، به حماسه های اساطیر و پهلوانی، حماسه های عرفانی و حماسه های دینی تقسیم کرده اند.

قدیمی ترین و اصیل ترین نوع حماسه است. این گونه حماسه مربوط به دوران ما قبل تاریخ است و بر مبنای اساطیر شکل گرفته است. مثل حماسه سومری گیل گمش و بخش اول شاهنامه فردوسی (تا داستان فریدون). در این قسمت شاهنامه از "اوایل" سخن رفته است و مثلاً گفته شده است که اول کسی که گرمابه ساخت یا نوشتن آموخت که بوده است. قسمت هایی از ایللیاد و اودیسه رامایانا و

مهابهاراتا را هم می توان جزو حماسه های اساطیری دانست. البته گاهی نمی توان ردپای قهرمان را دقیقاً در تاریخ جستجو کرد. در حماسه های پهلوانی، قهرمان معمولاً یک پهلوان مردمی است و برای او مرگ بهتر از ننگ است.

در این نوع حماسه از زندگی پهلوانان سخن رفته است. حماسه پهلوانی ممکن است جنبه اساطیری داشته باشد، مثل زندگی رستم در شاهنامه و ممکن است جنبه تاریخی داشته باشد، مثل ظفرنامه حمدالله مستوفی و شهنشاها نامه صبا که قهرمانان آنها وجود تاریخی داشته اند.

قهرمان این نوع حماسه یکی از رجال مذهبی است و ساخت داستان حماسه بر مبنای اصول یکی از مذاهب است، مثل کمدی الهی دانته، خاوران نامه ابن حسام (شاعر قرن نهم) خداوند نامه ملک الشعراء صبای کاشانی. برخی از محققان، برای این نوع، حماسه های اخلاقی نام گذاشته اند و مهابهاراتا و رامایانا را مثال زده اند. به نظر ما حماسه های اخلاقی همان حماسه های دینی هستند و حتی می توان به آنها حماسه فلسفی هم گفت، زیرا در آنها مسایل عمیقی تفکر بشری از قبیل مرگ و زندگی و خیر و شر مطرح شده است. معمولاً اقوامی که دارای زندگی فعال بودند و با اقوام دیگر جنگ یا صلح داشتند، دارای حماسه پهلوانی هستند؛ مانند یونانیان و ایرانیان باستان. اما اقوامی که فعالیت های برون مرزی نداشتند و به اصطلاح در خود بودند، بیشتر حماسه های دینی و فلسفی دارند، مانند چینیان و مصریان و هندیان باستان. در ایران هم بعد از حملات خانمانسوری از قبیل حمله غزان و مغولان و تیموریان، زندگی درونی و درونگرایی بر زندگی بیرونی و برونگرایی غالب آمد و حماسه های عرفانی، جای حماسه های پهلوانی را گرفت.

این نوع حماسه در ادبیات فارسی فراوان است. در این گونه، قهرمانان بعد از شکست دادن دیو نفس و طی سفری مخاطره آمیز در جاده طریقت، در نهایت به پیروزی که همانا حصول جاودانگی، از طریق فنا فی الله است، دست می یابد. مثل حماسه حلاج در تذکره الاولیاء، منطق الطیر هم یک حماسه عرفانی است. منتها به شیوه تمثیلی سروده شده است. بگهوت گیتا را هم که از متون مذهبی هند محسوب می شود، گاهی حماسه عرفانی خوانده اند. ممکن است انواع دیگری از حماسه هم وجود داشته باشند. مثلاً در ادبیات اروپایی نوعی از حماسه هست که به آن حماسه طنز و مسخره Mock Epic می گویند. این نوع حماسه بر خلاف حماسه های واقعی، از زندگی امروزی انسان مایه می گیرد و جنبه طنز و مسخره دارد. بودلر می گوید: "حماسه طنز آن است که از زندگی امروزی بشر، ابعاد حماسی را استخراج و مشخص کنیم و به خود نشان دهیم که چگونه با کراوات و پوتین های واکس زده شاعرانه زندگی می کنیم و بزرگیم." این نوع حماسه در ادبیات فارسی چندان مرسوم نیست، اما به هر حال ما هم نوعی حماسه مسخره داریم که قهرمان آن به اصطلاح یک "پهلوان پنبه" است، یا کسی است که در توهمات خود اوضاع و احوال دیگری را می بیند، مثل رمان معروف دایی جان ناپلئون نوشته ایرج پزشکزاد. دن کیشوت سروانتس را هم شاید بتوان از این مقوله محسوب داشت.

در اینجا توضیح این نکته ضروری است که حماسه در هر صورت، چه فلسفی باشد چه عرفانی و چه اساطیری باید همواره در بافتی از شهسواری ها و بهادری ها و خطر کردن ها ارائه شود. به عبارت

دیگر دل به دریازدن ها و تن به خطر سپردن ها، مشخصه اصلی حماسه است. هر حماسه باید دارای چهار زمینه ی داستانی، قهرمانی، ملی، خرق عادت باشد. یکی از ویژگی های حماسه، داستانی بودن آن است بنابراین حماسه را می توان مجموعه ای از حوادث دانست. با این که در حماسه- بی هیچ تردیدی- مجموعه ای از وصف ها، خطبه ها و تصویرها وجود دارد، اما همه ی این عناصر نسبت به داستانی بودن در مرتبه ی دوم هستند. بیشترین موضوع حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می دهند و وظیفه ی شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسان هایی باشد که هم از نظر نیروی مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی، قهرمانان حماسه، با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد، قهرمانانی ملی هستند؛ مانند "رستم" در شاهنامه ی فردوسی. حوادث قهرمانی که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جریان دارند. واقعیاتی که ویژگی های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسائل فکری و مذهبی در برمی گیرد. شاهنامه نیز تصویری است از جامعه ی ایرانی در جزئی ترین ویژگی های حیاتی مردم آن. در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای کسب استقلال و ملیت در برابر ملل مهاجم، آگاهی می یابیم، مراسم اجتماعی، تمدن و مظاهر و مدنیت و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی خوشی های پهلوانان و بحث های فلسفی و دینی آنان مطلع می شویم. از دیگر شرایط حماسه، جریان یافتن حوادثی است که با منطق و تجربه ی علمی سازگاری ندارد. در هر حماسه ای، رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه پذیر هستند. هر ملتی، عقاید ماورای طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت آور، در حماسه ی خویش به کار می گیرد و بدین گونه است که در همه ی حماسه ها، موجودات و آفریده های غیرطبیعی، در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می کند، ظهور می یابند. در شاهنامه نیز وجود سیمرغ، دیو سپید، رویین تن بودن اسفندیار و عمر هزار ساله ی زال ... عناصر و پدیده هایی هستند که همچون رشته هایی استوار، زمینه تخیلی حماسه را تقویت می کنند.

## ادبیات داستانی



### قصه

قصه (story) که جمع آن در زبان تازی قصص و اقصیص می باشد بیان وقایعی است غالباً خیالی که در آنها معمولاً تأکید بر حوادث خارق العاده، بیشتر از تحول و تکوین آدمها و شخصیتها است. در قصه "محور ماجرا بر حوادث خلق الساعه استوار است. قصه ها را حوادث به وجود می آورند و در واقع

رکن اساسی و بنیادی آن را تشکیل می دهند، بی آنکه در گسترش بازسازی آدمهای آن نقشی داشته باشند، به عبارت دیگر شخصیتها و قهرمانان در قصه کمتر دگروگونی می یابند و بیشتر دستخوش حوادث و ماجراهای گوناگون واقع می شوند. قصه ها شکلی ساده و ابتدایی دارند و ساختار نقلی و روایتی، زبان آنها اغلب نزدیک به گفتار و محاوره عامه مردم و پر از آثار اصطلاحها و لغات و ضرب المثلهای عامیانه است. " هدف اصلی در نگارش اغلب قصه های عامیانه، سرگرم کردن و مشغول ساختن خواننده و جلب توجه او به کارهای خارق العاده و شگفت انگیز چهره هایی است که نقش آفرین رویدادهای عجیب هستند. ظهور عوامل و نیروهای ماوراء طبیعی نظیر هاتف غیبی، سروش، سیمرغ و فریادرسی قهرمانان قصه ها وجود قصرهای مرموز، باغهای سحرآمیز، چاهها و فضاهای تیره و تاریک، دیو و پری و اژدها و سحر و خسوف و کسوف و رعد و برق و تاثیر اعداد سعد و نحس و چشم شور و خوابهای گوناگون و رمل و اسطرلاب و چراغ جادو و داروی بیهوشی و نظایر آن، از عناصر اصلی و سازنده اغلب قصه های ایرانی و کلاً قصه هایی است که در مشرق زمین و سرزمینهایی چون هند، توسط قصه نویسان ساخته و پرداخته شده است. شخصیتهای موجود در قصه ها، غالباً مظهر آرمانها، خوشیها و ناخوشیهای مردمی هستند که قصه نویس خود به عنوان سخنگوی آن مردم، در خلال رفتار و گفتار آنان، با زبانی ساده و جذاب و سرگرم کننده به شرح آن احساسات و عواطف می پردازد و خصال نیک و فضایل اخلاقی ایشان را بیان می کند. از مشخصات اصلی قصه، مطلق گویی به سوی خوبی یا بدی و ارائه تیپهای محبوب یا منفور، به عنوان نمونه ها و الگوهای کلی، فرض و مبهم بودن زمان و مکان، همسانی رفتار قهرمانها، اعجاب انگیزی رویدادها و کهنگی موضوعات است. در قصه، طرح و نقشه رویدادها بر روابط علت و معلول و انسجام و وحدت کلی و تحلیل ویژگیهای ذهنی و روانی و فضای معنوی و محیط اجتماعی قهرمانان استوار نیست و از این جهت با داستان تفاوت دارد. به آثاری که در آن ها تأکید بر حوادث خارق العاده بیشتر از تحول و پرورش آدم ها و شخصیت هاست، قصه می گویند. در قصه محور ماجرا بر حوادث خلق الساعه می گردد. حوادث، قصه ها را به وجود می آورد و در واقع رکن اساسی و بنیادی آن ها را تشکیل می دهد بی آنکه در گسترش و تحول قهرمانان و شخصیت های شریر قصه نقشی داشته باشد. به عبارت دیگر، شخصیت های شریر و قهرمانان ها، در قصه کمتر دگروگونی می یابند و بیشتر دستخوش حوادث واقعی و غیر واقعی و تصادفی به وجود آمده است. در بعضی از قصه ها، عملی واقعی، تعبیر و تفسیری غیرواقعی به دنبال می آورد.

گاهی وقایع منطقی در قصه بر حوادث استثنایی می چربد و قصه به واقعیت نزدیک و از پیرنگی بدوی و خام برخوردار می شود اما واقعیتی که آشکار می کند، در خور اعتماد نیست، در قصه، وقایع اتفاقی و تصادفی بر واقعیت ها غلبه دارد و زمانی قصه صرفاً اثری خیالی است و از حقایق امور و تظاهرات زندگی فاصله می گیرد. شگفتی آور است که قصه های کهن و قدیمی تر، بیشتر ناظر بر حقایق و مظاهر زندگی اند تا قصه های متأخرتر که اغلب به خیال پردازی های نامعقول و منحط روی آورده اند و از موازین عقلی و حسی دور شده اند. علت این انحطاط را باید در اوضاع و احوال جوامع گذشته



و در پستی بلندی های تاریخ ایران جست و جو کرد. دکتر محمد جعفر محبوب در جزوه پر ارزش «مطالعه در داستان های عامیانه پارسی» به این نکته اشاره می کند که هر چه قدمت این نوع قصه ها کمتر می شود استدلال موجه برای واقعی جلوه دادن وقایع قصه ها کاهش می یابد و قصه ها، با خیال پردازی ها و اغراق گویی های بی حد و حصر، به انحطاط روی می کند و از واقعیت های ملموس و محسوسات معقول فاصله می گیرد و حوادث خیالی و توهمی و جادوگری در قصه ها فزونی می یابد، بدون آنکه نویسنده قصه ها نیازی حس کند که این حوادث غریب و نامعقول را دست کم به نوعی توجیه کند. به همین جهت دروغ های شاخدار و مبالغه گویی مضحک و اعمال خارق العاده و قهرمان های غیر عادی و مافوق طبیعی از مختصات قصه های جدیدتر است. هدف قصه ها، به ظاهر خلق قهرمان و ایجاد کشش و بیدار کردن حس کنجکاو و سرگرم کردن خواننده یا شنونده است و لذت بخشیدن و مشغول کردن، اما در حقیقت درونمایه و زیربنای فکری و اجتماعی قصه ها ترویج و اشاعه اصول انسانی و برادری و برابری و عدالت اجتماعی است. قهرمان ها در بند سودای خصوصی و شخصی نیستند و اغلب درگیر مبارزه با پلیدی ها و بی عدالتی ها و ستمگری ها هستند و در این مبارزه خستگی ناپذیرند و هیچ عاملی نمی تواند آن ها را از این راه باز دارد.

البته قصه هایی هم وجود دارد با قهرمان هایی عاطل و باطل و بی هویت و با درونمایه ها و موضوع هایی نازل که هدف جز مشغول کردن و سرگرمی خوانندگان و شنوندگان برای خود نمی شناسند. قصه های متأخرتر اغلب چنین خصوصیتی دارند و در آن ها همت والای جوانمردان و دلیران سستی می گیرد و قصه ها به انحطاط کشانده می شوند. قصه هایی هم وجود دارد که منحنی و نازل نیستند اما هدفی جز سرگرمی ندارند و از این نوع هستند اغلب قصه هایی که برای کودکان گفته می شود و پایان خوش آن ها خواب خوشی برای کودکان فراهم می آورد. در قصه کم تر به فضا و محیط معنوی و اجتماعی و خصوصیت ذهنی و روانی و دنیای تأثیرات درونی شخصیت ها توجه می شود، در حقیقت در قصه ها قهرمان وجود دارد و در داستان ها، شخصیت اصلی یا به عبارت دیگر، شخصیت تحسین انگیزی که دارای برخی از آرمان های بشری است، قهرمان نامیده می شود، اگر این شخصیت آدمی معمولی و فاقد کیفیت قراردادی قهرمانی (کیفیت هایی نظیر اصیل زادگی، دلاوری، آرمان گرایی و بی نیازی از مال و منال) باشد، ضد قهرمان نامیده می شود. غالباً این شخصیت خنده آور، رقت انگیز، ناامید، منزوی، دست و پاچلفتی و مطرود است. از شخصیت های ضد قهرمان قدیمی، شخصیت نیمه دیوانه و مضحک «دن کیشوت» سروانتس است و از شخصیت های ضد قهرمان رمان های قرن نوزدهم و بیست، می توان از شخصیت های رمان های «یادداشت های زیر زمینی» نوشته داستایوسکی و «بیگانه» اثر آلبر کامو. گاه یک قهرمان موضوع قصه است و در محور حوادث قرار می گیرد و گاهی چند قهرمان. این قهرمان ها، اغلب یک بعدی هستند و تمثیلی از خدا و شیطان و خیر و شر؛ از این جهت، ضعف ها و ناتوانی ها و آسیب پذیری های انسان های معمولی را ندارند.

در یک تقسیم بندی کلی قصه های گذشته را به انواع زیر می توان تقسیم بندی کرد:

- قصه هایی در فنون و رسوم کشورداری و آیین فرمانروایی مملکت داری لشگرکشی، بازرگانی، علوم رایج زمان، عدل و سیرت نیکو پادشاهان و وزیران و امیران، مانند حکایت های سیاست نامه (سیرالملوک) ی خواجه نظام الملک توسی.
- قصه هایی در شرح زندگی و کرامات عارفان و بزرگان دینی و مذهبی چون حکایت های اسرارالتوحید.
- قصه هایی در توضیح و شرح مفاهیم عرفانی، فلسفی و دینی به وجه تمثیلی یا نمادین (سمبلیک) مانند "عقل سرخ" سهروردی و "منطق الطیر" عطار.
- قصه هایی که جنبه های واقعی و تاریخی و اخلاقی آنها به هم آمیخته است و بیشتر از نظر نثر و شیوه ی نویسندگی به آنها توجه می شود؛ مانند: "مقامات حمیدی" تألیف حمید الدین بلخی و گلستان سعدی.
- قصه هایی که جنبه تاریخی دارند و اغلب در ضمن وقایع کتاب های تاریخی آمده اند: مانند قصه های "تاریخ بیهقی" تألیف ابوالفضل محمد بیهقی.
- قصه هایی که از زبان حیوانات روایت می شود و در آنها نویسنده اعمال و احساسات انسان را به حیوانات نسبت می دهد؛ مانند: کلیله و دمنه ی ابوالمعالی نصرالله منشی، در ادبیات خارجی به این نوع قصه ها (افسانه های تمثیلی) فابل می گویند.
- قصه هایی در زمینه ی تعلیم و تربیت، مانند قصه های "قابوس نامه" اثر عنصرالمعالی کی کاووس بن اسکندر قابوس بن وشمگیر و چهار مقاله ی احمد عروضی سمرقندی.
- قصه هایی که براساس امثال و حکم فارسی و عربی تنظیم شده اند، مانند جامع التمثیل حبله رودی.
- قصه هایی که محتوای گوناگون دارند، از معرفت آفریدگار و معجزات پیامبران و کرامات اولیا و تاریخ پادشاهان و احوال شاعران و گروه های مختلف مردم تا شگفتی های دریاها، شهرها و حیوانات. "جوامع الحکایات و لوامع الروایات" عوفی نمونه ای از این کتاب هاست.
- قصه های عامیانه که حاوی سرگذشت ها و ماجراهای شاهان، بازرگانان و مردان و زنانی کم نامه است که برحسب تصادف، با وقایعی عبرت انگیز و حکمت انگیز و حوادثی شگفت رو به رو شده اند. مانند "سمک عیار" و "هزار و یکشب".

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)